

دلالت‌های فضایی داستان شیر و گاو، تبیین نزاع قدرت و شیوه‌های تحریف آن

پارسا یعقوبی جنبه‌سرای
استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کردستان
چنور زاهدی*

چکیده

کتاب کلیله و دمنه از جمله متون سیاسی است که زبان ادبی - تمثیلی و زمینه اخلاقی داستانهای آن، مخاطب را از درک شفاف نزاع قدرت باز می‌دارد. یکی از این داستانها، روایت شیر و گاو است که جنبه تمثیلی و زمینه اخلاقی آن نه تنها سبب شده است نزاع قدرت میان دو جناح، یکی مدافع مفهوم عدالت منطبق با اندیشه سیاسی ایران‌شهری و دیگری طرفدار فردگرایی، پوشیده بماند، منطق گفتگوی سیاسی را نیز تحت تأثیر زاویه دید غالب متن با لایه‌ای اخلاقی تحریف کرده است. نتیجه چنین نگاهی، حذف و منفی‌نمایی باور و شخصیت یکی از طرفین نزاع قدرت است که در مقام مشارک گفتگو، نظم موجود را که از نوع سلسله مراتبی موروثی است، بر نمی‌تابد و در نهایت نگاه کلان حاکم بر متن، وی را قربانی می‌کند. از آنجا که نزاع قدرت، نوعی موضع‌گیری فضایی است که فاصله طرفین متخاصم را به گونه‌های متفاوت تنظیم می‌کند در این نوشتار نزاع قدرت مندرج در داستان شیر و گاو، نیز شیوه‌های تحریف آن بر مبنای دلالت‌های فضایی تبیین و تحلیل شده است. مبنای تحقیق نوبت‌گیری و کیفیت روایتگری راوی - کنشگران داستان در مقام مشارکین گفتگوست.

کلیدواژه‌ها: کلیله و دمنه، گفتگوهای شیر و گاو، سیاست ایران‌شهری در کلیله و دمنه.

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۲/۱۱/۱۲

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۸/۱۵

* دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کردستان

مقدمه

بخش عمده اندیشه‌های سیاسی کلاسیک مشرق‌زمین بویژه ایران همواره در قالب دو لایه پوشش به تحریر در آمده است؛ از یک سو نگارندگان یا گردآورندگان این اندیشه‌ها به سبک و زبانی قصه‌محور و تمثیلی گراییده‌اند و از سوی دیگر زمینه این قصه‌ها و تمثیلات اخلاقی است. این روش عمدتاً مخاطب را از درک شفاف نزاع قدرت و در برخی موارد حتی از تمییز جنبه سیاسی بحث، باز می‌دارد. در سایه چنین روشی، «منطق گفتگویی» حامل نزاع قدرت، مدام از جانب نگاه کلان اثر، همچنین زاویه دید خُرد حکایت‌های درون داستانی، که بدان دیدگاه کلان وابسته است، تحریف می‌شود. روند شکل‌گیری شخصیت منفی و تثبیت آن شخصیت در جناح مقابل این دسته از قصه‌ها دستاورد این تحریف است. شخصیتی که مخالف وضعیت موجود تلقی، و در نهایت به نفع صدا و نگاه غالب متن یعنی قدرت تثبیت شده قربانی می‌شود.

یکی از این قصه‌ها، حکایت شیر و گاو در کتاب کلیله و دمنه است. این کتاب با اینکه در اصل منشئی هندی دارد بنا به مفاهیم مندرج و نیز شگردهای اظهار آن، حاوی دلالت‌هایی همسو با اندیشه سیاسی ایران‌شهری است و بنا به اظهار برخی از پژوهشگران نقش در تداوم آن اندیشه عمده‌ای داشته است (طباطبایی، ۱۳۷۵: ص ۱۱۲ و قادری، ۱۳۸۵). اندیشه سیاسی ایران‌شهری بر شاهی آرمانی استوار است. بنا به این اندیشه برای شاه آرمانی الزاماتی همچون فرّ، نژاد و تربیت وجود دارد که کسی بدون آنها به این مقام نمی‌رسد. افزون بر اینها، شاه آرمانی برای ماندگاری این منصب، نیز باید در حفظ صفاتی مانند اقتدار، عدالت و دینداری بکوشد (رجایی، ۱۳۷۵: ص ۷۷-۸۹ و رضایی‌راد، ۱۳۷۸: ص ۲۷۳). هر کدام از این صفات بنا به اصطلاح آن زمان تعریفی ویژه دارد و از آن میان، مفهوم اصطلاح عدالت با معنای امروزی آن بسیار متفاوت است. ساموئل ک. ادی در کتاب «آیین شهریاری در شرق» می‌نویسد:

وظایف او [شهریار] که در پادشاهیهای شرق وظایفی مقرر و معین بود از نظر اساسی به دو قسمت تقسیم می‌شد: دفاع از مملکت در مقابل دشمنان خارجی و حفظ قوانین ایزدی در داخل. قوانین ایرانی ثابت و لایتغیر بود و از این روی ایزدی تلقی می‌شد (ادی، ۱۳۴۷: ص ۷۳).

پیروی از الگوی تغییرناپذیر ازلی و ابدی برای قاعده‌های زمینی مختص شرق نبود بلکه غرب را هم در بر می‌گرفت. افلاطون در معرفی «مرد سیاسی» بر «همیشه به یک حال ماندن و پیوسته همان بودن تأکید می‌کند که در نظر او خاص چیزهای خدایی است» (افلاطون، بی‌تا: ۹۴)؛ نگاهی که به ظاهر از پارمیندس گرفته است. این فیلسوف واقعیت و خوبی را ابدی و نیز تغییر و تغیر را موهوم می‌داند. در این تلقی، بهترین دولت آن است که از روی نمونه آسمانی و لایتغیر ساخته شده باشد (راسل، ۱۳۶۸: ص ۱۷).

این مسئله در باب حکومت آرمانی در اندیشه سیاسی ایران هم صادق است. اصلی‌ترین وظیفه شه‌ریار در داخل کشور، حفظ و اجرای قوانین ثابت ایزدی است. چنین تفکری هر گونه تغییر را در حکم تغییر قوانین ثابت الهی می‌داند و رعایت سلسله مراتب به مثابه حفظ عدالت، اصلی‌ترین جلوه قوانین تغییرناپذیر است. اردشیر بابکان از همین موضع آشکارا می‌گوید: «آنچه شاهنشاه فرمود از مشغول گردانیدن مردمان به کارهای خویش و بازداشتن از کارهای دیگران، قوام عالم و نظام کار عالمیان است (نامه تنسر، ۱۳۱۱: ص ۱۵). خواجه نظام‌الملک نیز با همین تلقی عدالت را وظیفه شاه معرفی می‌کند: «آیین ملک را به جای خویش باز برد و اندازه هر کس پدیدار کند؛ ارزانیان را به پایه خویش رساند؛ ارزانیان را دست کوتاه کند و به کار و پیشه خویش فرستد» (نظام‌الملک، ۱۳۶۴: ص ۱۹۰). با این وصف عدالت حاوی حفظ وضعیت موجود، پاسداشت سلسله مراتب کاستی و از پیش تثبیت شده و نقطه مقابل آن کفایت، لیاقت فردی و فردگرایی است.

از آنجا که نزاع قدرت برای تعریف و تثبیت موقعیت افراد و گروه‌ها به تنظیم فاصله میان آنها می‌انجامد، ذاتاً نوعی موضعگیری فضایی است. به همین دلیل مؤثرترین راه برای درک تبیین روابط افراد یا نزاع قدرت یا تحریف آن در متون ادبی حاوی اندیشه سیاسی، بازگشت به دلالت‌های فضایی است.^۱

فضا، روساخت و تجلی مادی روابط اجتماعی است (بارکر، ۱۳۹۱: ص ۶۳۶). بدون آشنایی با دلالت‌های فضایی، این روابط قابل درک نخواهد بود. دلالت‌های فضایی از دیدگاه ژانر به دو دسته بصری و لفظی تقسیم می‌شود. فضای بصری به مکان اطلاق می‌شود و فضای لفظی همان صحنه‌پردازی کلامی است (فیستر، ۱۳۷۸: ص ۳۵۰). در متون ادبی یا



نوشتاری با فضای کلامی روبه‌رو هستیم که گاه یادکرد مکان و گاه تبیین ذهنی موقعیتها و انتزاعی است. این دلالتها دارای کیفیتهای انتزاعی همچون فاصله و جهت است (شکوهمی، ۱۳۷۸: ص ۲۹۱) که مبنای تبیین روابط اجتماعی قرار می‌گیرد؛ به عبارتی دیگر آنچه روابط اجتماعی نامیده می‌شود؛ برداشتی نمادین از بحث فاصله و جهت است که محیط، اعم از انتزاعی و عینی را از دیدگاه حریم به خصوصی و عمومی تقسیم می‌کند؛ فضایی که از ذهن و بدن شروع می‌شود و تا مشترکترین بُعد آن تداوم می‌یابد (مدنی‌پور، ۱۳۹۱: ص ۳۸) و یا از دیدگاه سلسله مراتبی، صورت‌هایی همچون عمودی، افقی و غیره به خود می‌گیرد که حاوی دلالتها و تداعیهای معناشناختی است. به همین دلیل کارکرد دلالتهای فضایی در داستانها، صرفاً به خلق محیطی به منظور شخصیت‌پردازی کنشگران داستانی محدود نمی‌گردد، بلکه این کارکرد شامل نقش الگوسازانه فضا نیز می‌شود که از تفاسیر معناشناختی سرشار است؛ برای مثال متضادهای فضایی که به شکل تقابلهای عمودی معین می‌شود الگویی از فضای سلسله مراتب فنودالی بنا می‌کند (فیستر، ۱۳۷۸: ص ۳۳۷ و ۳۳۸).

در باب اندیشه‌های سیاسی در کلیله و دمنه، علاوه بر کتابها می‌توان از چند مقاله یاد کرد: یکی از آنها با رویکردی محتوامحور، درونمایه هر باب را به مثابه یکی از ویژگیهای اندیشه سیاسی کتاب، نشان داده است (شریف‌پور و محمدی، ۱۳۸۷). مقاله دوم، اندیشه سیاسی کلیله و دمنه را از نوع اندیشه سیاسی ایرانی‌شهری دانسته؛ همسو با آن اندیشه به تحلیل متن پرداخته است (ظهیری و دیگران، ۱۳۸۹). دو مقاله دیگر، یکی با طرح اخلاق‌زدگی سیاست در کلیله و دمنه (دهقانیان و نیکویخت، ۱۳۹۰) و دیگری با واسازی روند شخصیت‌پردازی در داستان شیر و گاو (دهقانیان، ۱۳۹۰)، نگرشی متمایز در تحلیل متن کلیله و دمنه مطرح کرده است. مقاله آخر، سطح فراداستانی کتاب را با گفتمان‌کاوی تعامل رای و برهمن بررسی کرده است (یعقوبی جنبه‌سرایبی و احمدپناه، ۱۳۹۰). از میان این مقالات، مقاله دوم به صورت کلی و سه مقاله اخیر به صورت تخصصی، می‌تواند مقدمه‌ای بر ادعای این تحقیق یا مؤید آن باشد؛ با این وصف هیچ یک از آن مقالات با این مبانی و جزئیات به تحلیل این بحث نپرداخته است. در این نوشتار نزاع قدرت داستان شیر و گاو و نیز شیوه تحریف آن، که در زیر زبان ادبی و مفاهیم اخلاقی پنهان مانده است بر مبنای دلالتهای فضایی متن بررسی خواهد شد. از آنجا که نزاع قدرت بر

اساس گفتگوی طرفین در تمامی سطوح روایی نهفته است، اساس بررسی، نوبت‌گیری طرفین گفتگو در همه سطوح روایی حکایت شیر و گاودر ترجمه نصرالله منشی^۲ است.

۱. سطوح روایی داستان، دلالت‌های فضایی و شیوه‌های تحریف آن

کتاب کلیله و دمنه ترجمه نصرالله منشی، چهارده باب دارد.^۳ حکایت‌های هر باب به دلیل ساختار تودرتو دارای سطوح روایی چندگانه است. بالاترین مرتبه داستان، سطح فراداستان و سطوح بعد نسبت به مرتبه بالاتر سطح زیرداستانی نامیده می‌شود (ریمون-کنان، ۱۳۸۷: ص ۱۲۶ و لوته، ۱۳۸۶: ص ۴۶). در سطح فراداستانی هر باب، رای و برهمن به مثابه راوی کنشگران ثابت به شیوه پرسش و پاسخ یا درخواست و پذیرش، چرخه روایت را به حرکت درمی‌آورند. کنش درخواست یا پرسش با رای است و برهمن ضمن پاسخ به وی یا پذیرش امر وی، دامنه روایت را به سطح زیرین می‌برد و خود، راوی حکایت‌های سطح بعدی می‌شود. البته در میان روایتگری برهمن، گاه یک شخصیت از کنشگران داستان، به سطوح روایی، سطح دیگری می‌افزاید؛ این روش در برخی از حکایتها تکرار می‌شود.

۱-۱- سطح فراداستانی داستان شیر و گاو

در سطح اول یا فراداستانی روایت شیر و گاو، همان طور که اشاره شد، رای و برهمن دو کنشگر اصلی داستانند. رای با «درخواست- امر»^۴ از برهمن می‌خواهد که برای وی قصه دوستانی را تعریف کند که دوستی آنها به دلیل سخن‌چینی به دشمنی و جدایی انجامیده است. برهمن با تعریف ماجرای بازرگان، از سطح فراداستانی روایت خارج می‌شود.

در سطح فراداستانی قصه، هیچ فضای عینی اعم از بدن، ملک و... مشاهده نمی‌شود. تمامی فضا انتزاعی است. در این فضای انتزاعی، رای با تقدم در نوبت‌گیری، کیفیت درخواست و نیز صورتبندی‌ای انجام می‌دهد که در پایان داستان - واقع در اول حکایت بعدی فضایی عمودی می‌سازد که در این فضا برهمن که به ظاهر به مشورت طلبیده شده است در سوئه پایین گفتگو قرار می‌گیرد.

از آنجا که وجود رای و برهمن در سطح فراداستانی این روایتها حاکی از نمایش پیوند دولت و دین بر مبنای مشورت و هم‌اندیشی است و رای - نماد دولت - با به



پرسش درآوردن برهمن - نماد دین - قصد دارد این نمایش را واقعی بنمایاند به ناچار می‌بایست درخواست وی مبتنی بر پرسش البته نه صرفاً با وجه دستوری بلکه حاوی نادانی باشد؛ چرا که پرسش واقعی، پرسشگر سعی می‌کند پیشداوری را به تعلیق درآورد (Bohm, 1996: 20) و طرفین گفتگو از پیش به نتیجه نمی‌رسند (گادامر، ۱۳۷۹: ص ۲۰۲). در گفتگوی واقعی یا در منطق گفتگویی به معنای اصطلاحی، پرسش، نه برای اثبات دانایی مشارکین گفتگو، بلکه برای رسیدن به دانایی است (Gadamer, 1998: 326). درخواست رای در این روایت به جای اینکه «درخواست - پرسش» باشد «درخواست - امر» است (یعقوبی جنبه‌سرایبی و احمدپناه) و برهمن چیزی جز دامنه‌گذاری به درخواستی ندارد که نتیجه‌اش از پیش معلوم است. در پایان هم صورتبندی رای چیزی جز تکرار قبلی سخنان خودش نیست: «رای گفت برهمن را، معلوم گشت داستان ساعی تمام که چگونه جمال یقین را به خیال شبهت بپوشانید...» (منشی، ۱۳۷۱: ص ۱۲۷). تعبیر «معلوم گشت» نیز باید با توجه به تلقی منطق گفتگویی، حاکی از رسیدن به دنیای مشترک بر مبنای گفتگو باشد درحالی که در معنای ساده و حسّی خود به کار رفته است (یعقوبی جنبه‌سرایبی و احمدپناه، ۱۳۹۰).

بنابراین فضای تعامل در سطح فراداستانی روایت، کاملاً عمودی و یکسویه است؛ این فضای سلسله مراتبی به نمایندگی شیروکليلة ادامه می‌یابد. طرف مقابل آنها دمنه است که سعی دارد با طرح کفایت فردی و فردگرایی عمومی این نظام را به پرسش بکشانند. گفتگوی دو جناح سرشار از دلالت‌های فضایی همسو با دنیای هر کدام است.

۲-۱ سطح زیرداستانی داستان شیر و گاو

سطح زیرداستانی حکایت شیر و گاو، ماجرای بازرگانی ثروتمند است که فرزندانش دست به اسراف گشوده‌اند. پدر، آنها را به کار و زندگی تشویق می‌کند. نصیحت پدر درمی‌گیرد؛ از میان ایشان برادر بزرگ به قصد تجارت روی به سرزمینهای دور می‌نهد؛ دو گاو به نامهای شنزبه و نندبه را نیز به همراه خود می‌برد. در راه، شنزبه در گلزاری گرفتار می‌شود. پسر، شخصی را به مراقبت وی می‌گمارد و خود به سفر ادامه می‌دهد. شنزبه کم‌کم بهبود می‌یابد. محل بهبودی وی در جایی است که شیری حکمرانی می‌کند. گاو پس از سلامت از فرط نشاط بانگی بلند سر می‌دهد. شیر که تا به حال صدای گاو نشنیده بود به هراس می‌افتد. در میان رعایای شیر، دو شغال به نامهای

کلیله و دمنه هستند که از همین جا وارد قصه می‌شوند. شیر، گاو، کلیله و دمنه شخصیت‌های اصلی قصه هستند که با نشانه‌شناسی دلالتهای زبانی - فضایی گفتگوی آنها می‌توان طرفین نزاع قدرت، موضع آنها در باب قدرت و نیز شیوه تحریف گفتگو را از جانب طرفین تبیین کرد.

برخلاف زاویه دید غالب روایت، که دمنه را با نگاهی اخلاقی طرد می‌کند، شخصیت اصلی و شاید قهرمان قصه اوست؛ چرا که در همه جای گفتگو، یکی از طرفین گفتگوست. در نزاع قدرت هم در یک سو کل دستگاه قدرت و اتباع آن، در سوی دیگر از وی به تنهایی قرار گرفته است. با نگاهی به دلالتهای فضایی متوجه خواهیم شد که در یک طرف دمنه علیه سلسله مراتب کاریزمایی و از پیش تعیین شده می‌شورد. از سوی دیگر شیر، گاو، کلیله و کل ذهنیت حاکم بر روایت از قدرت سلسله مراتبی و از پیش تعیین شده جانبداری می‌کند. برای درک بهتر بحث به تبیین گفتگوی طرفین پرداخته خواهد شد. البته از آنجا که گفتگوی دمنه با وجود خطی بودن گاه قطع می‌شود با رعایت زمان خطی روایت، گفتگوها به صورت بخش بخش ذکر می‌شود.

۱-۲-۱ بخش اول گفتگوی دمنه و کلیله

پس از ترسیدن شیر از صدای گاو، دمنه یازده نوبت با کلیله سخن می‌گوید. برهمن، راوی حکایت و مجری زاویه دید کلان روایت با نوعی پیشداوری آینده‌نگرانه و نگاهی اخلاق زده، فردگرایی دمنه با واژگان قطب منفی، طماع و پرادعا معرفی می‌کند: «ودمنه حریصتر و بزرگ‌منشتر بود» (منشی، ۱۳۷۱: ص ۶۱). به اقتضای همین توصیف، دمنه گفتگو را با پرسش شروع می‌کند؛ امری که در نظام سلسله مراتبی نه تنها جایز نیست، ممنوع است: «کلیله را گفت: چه می‌بینی در کار ملک که بر جای قرار کرده است و حرکت و نشاط فرو گذاشته؟» (همان، ۶۱) پاسخ کلیله نقطه مقابل دمنه است. او با باور به نظام سلسله مراتبی و تأکید بر حفظ وضعیت موجود بر این باور است که پرسش از بالاتر عبور از محدوده طبقه است و این امر جایز نیست:

کلیله گفت این سخن چه بابت تست و ترا با این سؤال چه کار و ما بر درگاه این ملک آسایش داریم و طعمه‌ای می‌یابیم و از آن طبقه نیستیم که به مفاوضت ملوک مشرف‌توانند شد تا سخن ایشان به نزدیک پادشاهان محل آستماع تواند یافت؛ از این سخن در گذر (همان، ۶۲ و ۶۱).



کلیله با واژه «درگاه» در مقام فضایی عینی، فاصله‌مندی دمنه و خود را با آن فضا برجسته می‌کند؛ سپس با واژه کلیدی «طبقه»، که ذاتاً حاوی نوعی فروبستگی و فاصله است، موضع خود را در نگاه به قدرت آشکارا بیان می‌کند؛ نگاهی که کاملاً با خوانش مفهوم عدالت در اندیشه ایرانشهری، همسو است. کلیله در پایان نوبت اول گفتگو برای اثبات ادعای خود به مثالی اشاره می‌کند که دمنه خواهان شنیدن آن است؛ اینجا نوبت دوم گفتگوست. نوبت سوم با مثال کلیله شروع می‌شود: بوزینه‌ای با ابزار کار شخصی درودگر سعی می‌کند در غیاب وی، درودگری کند که اثبیب او در شکاف چوب درمی‌ماند و از هوش می‌رود. درودگر از راه می‌رسد او را چنان کتک می‌زند تا می‌میرد. کلیله در پایان قصه با تأکید بر جمله «درودگری کار بوزینه نیست» (همان، ۶۲)، سعی می‌کند فردگرایی و تغییر طبقه را که در این قصه در قالب تغییر شغل به نمایش درآمده است، کاری هلاکت‌بار تلقی کند. این تمثیل اولین قصه‌ای است از سطح سوم زیرداستانی و نیز اولین تمثیلی است که با بی‌توجهی به وجوه تفاوت و تشابه دو موضوع به تحریف گفتگو می‌پردازد در حالی که یکی از راه‌های سنجش استدلال مبتنی بر تمثیل، توجه به میزان وجوه شباهت و تفاوت مشبه و مشبه‌به گزاره‌ای یا داستانی، همچنین درجه ذریبطی آنهاست (براون و کیلی، ۱۳۹۲: ص ۱۹۴). در تمثیل کلیله دو خطا وجود دارد: اولاً دمنه اهل تحقیق را به بوزینه اهل تقلید تشبیه می‌کند. ثانیاً عامل مرگ بوزینه عدم مهارت است نه تغییر جایگاه. دمنه هرگز مهارت را انکار نمی‌کند؛ او بارها بر کفایت تأکید می‌کند؛ وضعیتی که بدون تجربه و مهارت به دست نمی‌آید. این خطاهای عمدی، گفتگو را تحریف می‌کند.

در ادامه نوبت سوم دمنه در جواب کلیله می‌گوید: منظورت را فهمیدم اما من برای شکم سیری نمی‌خواهم به ملک نزدیک شوم بلکه «فایده تقرب به ملوک رفعت منزلت است و اصطناع دوستان و قهر دشمنان و قناعت از دنائت همّت و قلت مروّت باشد...» (منشی، ۱۳۷۱: ص ۶۲). کلیله در نوبت چهارم برای حفظ فاصله باز واژه «طبقه» را برجسته می‌کند: «کلیله گفت: شنودم آنچه بیان کردی؛ لکن به عقل خود رجوع کن و بدان که هر طایفه‌ای را منزلتی است و ما از آن طبقه نیستیم که این درجات را مرشح توانیم بود و در طلب آن قدم توانیم گزارد» (همان، ۶۳).

دلالت‌های فضایی داستان شیر و گاو: تبیین نزاع قدرت و شیوه‌های تحریف آن

جواب دمنه نقطه مقابل کلילה است او بر این باور است که منزلت فقط به عده‌ای خاص آنهم از نوع «از پیش برگزیده» تعلق ندارد؛ بل همه می‌توانند به شرط کسب لیاقت فردی به آن برسند:

دمنه گفت: مراتب میان اصحاب مروّت و ارباب همّت مشترک و متنازع است. هر که نفس شریف دارد، خویشتن را از محلّ وضع به منزلت رفیع می‌رساند و هر که را رای ضعیف و عقل سخیف است از درجت عالی به رتبت خامل گراید (همان، ۶۳ و ۶۴).

با این تعابیر تلقی دمنه از کسب قدرت مبتنی بر اراده و فردیت است نه سلسله مراتب موروثی.

در نوبت پنجم، گویی کلילה با وجود دل‌بستگی به نظام کاستی تا حدی سخنان دمنه را نیز قبول دارد: «کلילה گفت چیست این رای که اندیشیده‌ای» (همان، ۶۴). دمنه بر این باور است که باید به شیر نزدیک شد.

در نوبت ششم کلילה از وی می‌پرسد: «چه می‌دانی که شیر در مقام حیرت است؟» (همان، ۶۴). دمنه می‌گوید این نکته با فراست و دقت قابل درک است. در نوبت هفتم کلילה از دمنه در باب راهکارهای نزدیکی به شیر می‌پرسد. دمنه تأکید می‌کند که مرد دانا و توانا از کار سخت هراس ندارد.

در نوبت هشتم کلילה از واقعیتی رایج در توزیع قدرت در زمانه خود سخن می‌گوید؛ فضایی که در آن صرف بزرگی و کرامت کارآمد نیست. این سلسله مراتب از آن عموم نیست بلکه انحصاری است؛ امری که لیاقت و کفایت فردی در آن راهی ندارد: «کلילה گفت که پادشاه بر اطلاق اهل فضل و مروّت را به کمال کرامات مخصوص نگرداند لکن اقبال بر نزدیکان خود فرماید که در خدمت او منازل موروث دارند...» (همان، ۶۵). این اشارت کلילה آشکارا تمام از پیش تثبیت‌شدگی سلسله مراتب قدرت و توزیع غیرعمومی آن را نشان می‌دهد.

در نوبت نهم دمنه بر این باور است که اصحاب سلطان و اسلاف ایشان همیشه به این مراتب نرسیده‌اند بلکه بتدریج و با تلاش بدان دست یافته‌اند؛ در نتیجه او هم با این شیوه پیش خواهد رفت. کلילה از او می‌پرسد فرض کن که به ملک نزدیک شدی با چه ابزار می‌خواهی به این مراتب برسی؟



در نوبت دهم، دمنه در جواب کلیله می‌گوید که با اخلاص عقیده و ارادتمندی می‌توان بدان مرتبت رسید. کلیله به ظاهر جوابی ندارد؛ اما توصیه می‌کند که کاری خطرناک است. همین اظهار خطر، وضعیت روانی اجتماعی است که ذهن مردمانش به نظام سلسله مراتب کاستی عادت کرده است و خلاف آن را باور ندارد یا تغییر در آن را بدشگون می‌داند.

در نوبت یازدهم، دمنه اظهار می‌کند که خطر تغییر را می‌فهمد؛ اما باز بر آن پای می‌فشرد. کلیله نه به دلیل دل‌بستگی به باور دمنه بل به دلیل دوستی برای وی دست به دعا می‌شود: «ایزد تعالی خیر و خیرت و صلاح و سلامت بدین عزیزمت، هرچند من مخالف آنم، مقرون گرداناد» (همان، ۶۷).

بخش اول گفتگو، در یازده نوبت شکل می‌گیرد. در تمامی موارد دلالت‌های فضایی در تعبیر دمنه حاوی توجه به فردیت در معنای عام با پشتوانه کفایت و در سخنان کلیله حاوی تأکید بر حفظ فاصله، طبقه و جایگاه است. در نهایت هم که به دلیل دوستی با دمنه همداستان می‌شود، باز تعبیر «خطرناک» را به کار می‌برد که حاکی از عادت‌زدگی ذهن او به حفظ فاصله از مرکز قدرت است.

۲-۱-۲ بخش اول گفتگوی دمنه و شیر

در نوبت اول دمنه به شیر سلام می‌کند. شیر هم «از نزدیکان خود پرسید که این کیست؟ جواب دادند که فلان پسر فلان، گفت: آری پدرش را شناختم؛ پس او را بخواند و گفت کجا می‌باشی؟» (همان، ۶۷). در این گفتگو فضا کاملاً یکطرفه است: اول اینکه شیر جواب سلام دمنه را نمی‌دهد و از نزدیکان خود درباره وی می‌پرسد. ثانیاً دیگران نیز بدون توجه به فردیت وی او را با تعبیر «فلان پسر فلان» معرفی می‌کنند که توصیفی سلسله‌مراتبی است. ثالثاً در تعبیر «پس او را بخواند»، علاوه بر فضای انتزاعی، فضای مکانی هم فاصله‌مند است. رابعاً سؤال شیر مبنی بر «کجا می‌باشی»، حاکی از نگاهی است که دمنه را گمنام و فرودست می‌نماید. با این وصف تمام دلالت‌های فضایی اعم از عینی و انتزاعی با نظام سلسله‌مراتبی همسو است که البته در رابطه شاه و رعیت طبیعی می‌نماید.

در نوبت دوم، دمنه دوسویه سخن می‌راند؛ از یک سو با زبانی سلسله‌مراتبی می‌گوید: «بر درگاه ملک مقیم شده‌ام و آن را قبله حاجت و مقصد امید ساخته و منتظر

می‌باشم» (همان، ۶۷). از سوی دیگر با نگاهی به فردیت و برجسته کردن کفایت فردی می‌افزاید: «که کاری افتد و من آن را به رای و خرد کفایت کنم؛ چه در درگاه ملوک مهمات حادث گردد که به زیر دستان در کفایت آن حاجت باشد» (همان، ۶۷).

در نوبت سوم خطاب شیر در باب دمنه شنیدنی است: «مرد هنرمند بامروّت اگر چه حامل منزلت و بسیار خشم باشد به عقل و مروّت خویش پیدا آید در میان قوم...» (همان، ۶۸). دمنه خوشحال می‌شود و همه اطرافیان شیر را به خیرخواهی و خدمت‌رسانی به اندازه عقل خودشان دعوت می‌کند. در تمام این سخنان شیر به رغم نگاه سلسله‌مراتبی از پیش تعیین شده، چنان می‌نماید که کفایت فردی هم برای او مهم است. البته نشان نمی‌دهد که کفایت فردی به تنهایی کافی است یا باید با تأیید وی باشد.

گفتگوی دمنه و شیر در این بخش هشت نوبت دیگر - چهارم تا پایان یازدهم - ادامه می‌یابد که چندان حاوی دلالت‌های فضایی نیست. این گفتگوها از این قرار است: شیر پس از سخنان دمنه با او انس می‌گیرد. دمنه سرفرصت علت اضطراب وی را می‌پرسد. شیر ابتدا قصد نداشت راز خود بر ملا کند ولی با آواز دیگری که گاو سر می‌دهد، مجبور می‌شود علت نگرانی خود را بر او آشکار کند. دمنه او را به استقامت دعوت می‌کند و ماجرای روباه و ترس از طبل را برای او نقل می‌کند. شیر او را برای یافتن صاحب صدا می‌فرستد اما به محض رفتن وی پشیمان می‌شود تا دمنه از راه می‌رسد و ماجرای گاو را توضیح می‌دهد. دمنه از شیر می‌خواهد به او اجازه دهد تا گاو را بیاورد. شیر قبول می‌کند. در این بخش رابطه با فضای عمودی شروع می‌شود ولی ترس شیر موقتاً فاصله‌سازی را به تعلیق درمی‌آورد.

۳-۲-۱ بخش دوم گفتگوی دمنه و کلילה

بخش دوم گفتگوی دمنه و کلילה پس از آمدن گاو و ارتقای منزلت وی به دست شیر در دوازده نوبت صورت گرفته است. منزلت گاو، دمنه را دچار حسد می‌کند. او به دنبال راهی است تا بتواند جایگاه از دست رفته‌اش را که اینک به وسیله گاو اشغال شده است به دست آورد. در این بخش هم، موضعگیری دمنه و کلילה در باب قدرت به همان صورت پیشین است.

در نوبت اول دمنه سراغ کلیله می‌رود و می‌گوید من شیر را به آسایش رساندم ولی باعث عذاب خود گردیدم. گاو در منزلت از من پیشی گرفت. کلیله قصه وی را به ماجرای پارسا مردی تشبیه می‌کند. در نوبت دوم دمنه جویای این قصه می‌شود. کلیله حکایت زاهدی را می‌گوید که شاهی به او خلعتی قیمتی داده بود. دزدی با اظهار ارادت به وی نزدیک شد تا سر فرصت آن را دزدید. زاهد در طلب او رو به شهر نهاد؛ در راه به دو نخجیر رسید که باهم می‌جنگیدند و مقداری از خونشان روی زمین ریخته بود. روباهی مشغول خوردن خون آنها بود که ناگاه به ضرب شاخ نخجیران کشته شد. زاهد شبانگاه به شهر رسید. ناخواسته در خانه زنی بدکار اقامت گزید. آن زن کنیزکان زیبارویی داشت که از عهده یکی از آنها بر نمی‌آمد و قصد کرد کنیز را هلاک کند. زن، شب هنگام، زاهد و کنیز را مست کرد. قدری زهر در نی کرد و در مقعد کنیز نهاد. ناگاه بادی از کنیز جست و زهر به حلق زن آمد و او را کُشت. زاهد از آنجا فرار کرد تا کفشگری او را به خانه خود برد و زن را به نیکداشت وی توصیه کرد. خود به دیدار دوستان رفت. زن کفشگر، فاسقی داشت و زن حجامی واسطه آنان بود. کفشگر شبانگاه مست بازگشت. فاسق را دید، زن را کتک زد و محکم به ستون بست. زن حجامی به سراغ زن کفشگر آمد. زن بدکار از وی خواهش کرد تو اندکی به جای من باش تا از آن مرد - فاسق - عذر بخواهم؛ بعد من به جای خود خواهم آمد. زن حجامی را جای خود بست. در این میان کفشگر از خواب بیدار شد و زن را صدا زد. زن حجام از ترس جواب نداد. کفشگر با ابزار کفشگری بینی او را برید. وقتی زن کفشگر برگشت و او را بینی بریده دید، عذرها خواست؛ سپس خود را در جای اول بست. زن حجام بینی در دست به منزل رفت. زن کفشگر بعد از ساعتی دست به دعا برداشت که خدایا به من ظلم شده است اگر ناحق است بینی مرا به من بازگردان. پس از چند لحظه زن گفت: بینی‌ام به من برگشت. مرد کفشگر چراغ افروخت. زن را سالم دید. پس از اظهار توبه از زن دلجویی کرد. از سوی دیگر زن حجام در پی آن بود چه عذری بسازد. در این میان، حجام از خواب برخاست؛ دست افزار خواست تا سر کار برود. زن چند لحظه تأخیر، ستره به او داد. مرد عصبانی شد و آن را انداخت. زن خود را در پای او افکند و فریاد زد: بینی! بینی! همسایگان آمدند و مرد حجام را ملامت کردند. اقربای زن، حجام را نزد قاضی بردند. قاضی وی را به قصاص محکوم کرد. زاهد که شاهد همه ماجراها

بود. برخاست و گفت: قاضی باید تأمل کند «که دزد جامه من نبرد و روباه را نخجیران نکشند و زن بدکار را زهر هلاک نکرد و حجام بینی قوم را نبرید؛ بلکه این همه بلاها به نفس خود کشیدیم» (منشی، ۷۸). قاضی دست از حجام برداشت؛ روی به زاهد کرد تا سخن را بشنود. زاهد گفت:

اگر مرا آرزوی مرید بسیار و تبع انبوه نبودی و به ترهات دزد فریفته نگشتمی، آن فرصت نیافتی و اگر روباه در حرص و شره مبالغت ننمودی و خون خوردن فروگذاشتی، آسیب نخجیران بدو نرسیدی و اگر زن بدکار قصد جوان غافل نکردی جان شیرین به باد ندادی و اگر زن حجام بر ناشایست تحریض و در فساد موافقت روا نداشتی مثله نشدی (همان، ۷۸ و ۷۹).

کلیده در این حکایت همچون موارد قبلی برای سرکوب فردگرایی دمنه و عدم رضایت وی از وضعیت موجود، منطق گفتگو را به چند صورت تحریف می‌کند: اول اینکه در یک مثال چهار ماجرا را پیش می‌کشد که در اصل چهار مثال را در یک پاسخ می‌گنجاند تا توان اقناعی خود یا به زبانی بهتر قدرت حذف حریف را مضاعف کند. دوم اینکه برای امری سیاسی مثالهایی اخلاقی می‌آورد که با آن تناسب چندانی ندارد؛ برای مثال، زیاده‌خواهی زاهد و دیگران را با اظهار کفایت فردی دمنه برابر می‌نهد. سوم اینکه در میانه مثالهای اخلاقی سراغ واژگان و اصطلاحاتی م‌رود که در گفتمان دینی و اخلاقی از پیش مطرود است. انتساب روحیه پرسشگری و فردگرایانه دمنه به مبنایی نفس‌محور به منزله حذف زود هنگام دمنه است. چهارم اینکه نیاز روباه را، که ضرورت حیاتی وی است، حرص تلقی می‌کند. پنجم اینکه کارهای غیر اخلاقی زن بدکار و زن حجام را، که به هیچ وجه دارای مشروعیت نیست با کسب قدرت که می‌تواند مشروع هم باشد یکسان می‌انگارد. ناهمخوانی موجود میان طلب دمنه و تمثیل کلیده به مثابه تحریف گفتگو از جانب کلیده است که با همگی با روکش اخلاقی شکل گرفته است.

در نوبت نهم دمنه می‌گوید که به دنبال راه‌هایی می‌گردم که این مشکل را حل کنم؛ چرا که اینجا جای رخصت و فروگذاری نیست؛ ضمناً می‌افزاید: «و نیز منزلتی نو نمی‌جویم و در طلب زیادتی قدم نمی‌گذارم... که به حرص و گرم‌شکمی منسوب شوم...» (همان، ۷۹). پاسخ دمنه به کلیده حاکی است که رفتار وی زیاده‌خواهی و حرص نیست؛ به عبارتی دیگر به کلیده گوشزد می‌کند که مباحث سیاسی و اخلاقی را خلط نموده است. کلیده در جواب وی گفت: «در اصطلاح گاو و افراشتن منزلت وی شیر را



عاری نمی‌شناسم» (همان، ۸۰). در نظر کلیله چون شیر در مرکز قدرت است و این قدرت و سلسله مراتب آن از پیش تثبیت شده است از اینکه گاو را انتخاب کرده است بر او عیبی نیست و به قاعده قدرتی که دارد، قابل پرسش نیست؛ با این وصف کلیله باز بر همان موضع قبلی خود است.

در نوبت دهم، دمنه بر این باور است که شیر در تقرّب گاو به خود، اغراق کرده و این سبب خواری اطرافیان خیرخواه و نیز حذف آنها گردیده است؛ سپس اضافه می‌کند که «آفت مُلک شش چیز است: حرمان، فتنه، هوا، خلاف روزگار، تنگ‌خویی و نادانی» (همان، ۸۰). دمنه با آوردن دو صفت تنگ‌خویی و نادانی، که نشانه‌های استبداد است به صورت غیرمستقیم رفتار شیر را مستبدانه می‌داند؛ زیرا درست است که گاو بی هیچ منزلت موروثی به جایگاه رفیع رسیده است این ارتقا مبتنی بر کفایت فردی نیست بلکه به پشتوانه قدرت از پیش تثبیت شده شیر به آن جایگاه رسیده است. کلیله با تعبیر «دانستم» (همان، ۸۱) به ظاهر مجاب می‌شود و از دمنه در باب شیوه‌های هلاک گاو سخن می‌پرسد.

در نوبت یازدهم دمنه برای اولین بار به تمثیل می‌گراید و سعی می‌کند. او ماجرای زاغی را تعریف می‌کند که در بالای درختی خانه داشت و در نزدیکی آن سوراخ، ماری بود. هر گاه زاغ بچه می‌آورد، مار می‌خورد. زاغ به ناچار با دوست خود شگال مشورت می‌کند و می‌گوید قصد دارم خود را از بالای این مار رهایی دهم. شگال از راهکار وی می‌پرسد. او می‌گوید وقتی مار بنخوابد، ناگاه چشمانش را درمی‌آورم. شگال روش را خطرناک می‌داند و برای او مثالی می‌آورد. این مثال که به سطح سوم زیر داستانی می‌رسد ماجرای ماهیخوار و خرچنگ است: ماهیخواری در کنار آبیگری زندگی می‌کرد و به اندازه‌ی نیاز از ماهیها شکار می‌نمود؛ وقتی پیر شد از شکار باز می‌ماند. حیل‌های به خرج می‌دهد؛ در کنار آب غمگین می‌نشیند تا خرچنگی جو‌بای علت غمناکی وی می‌شود. او می‌گوید من هر روز یک، دو ماهی را از اینجا صید می‌کردم. متأسفانه امروز دو صیاد از اینجا می‌گذشتند؛ شنیدم یکی به دیگری می‌گوید: این آبیگر ماهی بسیار دارد، باید همه را صید کنیم؛ دلگیر شدم. خرچنگ، خبر را به ماهیان می‌رساند. آنها به نزد ماهیخوار می‌آیند و به این نتیجه می‌رسند که مقابله با صیاد میسر نیست؛ بهتر است کوچ کنند و از ماهیخوار خواهش می‌کنند آنها را به مکان دیگر ببرد. ماهیخوار هر روز

یکی دو تا از آنها را می‌برد و می‌خورد تا نوبت به خرچنگ رسید. در میانه راه، خرچنگ از دور استخوان ماهیان را دید و متوجه بلا گردید؛ حلق ماهیخوار را فشرده؛ او را گشت و خبر شادی را به بقیه ماهیان رساند. زاغ با شنیدن قصه از زبان شگال از او راهنمایی خواست. شگال گفت: باید در بالای خانه‌ها پرواز کنی به پیرایه و زیور مردمان نگاه کنی یک لحظه فرود آبی و پیرایه‌ای با خود ببری و در مقابل لانه مار بیندازی. زاغ همین کار را کرد. مردم که در پی زاغ بودند به سوراخ مار رسیدند و او را کشتند.

دمنه با طرح داستان زاغ و مار باز سراغ دفاع از فردگرایی می‌رود. مار نماد قدرت از پیش تثبیت شده است. برتری بر زاغ و خوردن بچه وی به مثابه قدرتی از پیش تثبیت شده است که طبیعت در اختیار مار قرار داده است. زاغ ابزاری جز تدبیر و کفایت فردی ندارد. این کفایت، که حاصل همنشینی با دوستان خردمندی چون شگال است، سعی می‌کند توازن قدرت از پیش تثبیت شده مار را بر هم بزند. این همان باور و ادعای دمنه است. ناگفته نماند شاید چنین مطرح شود که دمنه هم به تمثیل گراییده است؛ در نتیجه او هم مانند کلیله منطق گفتگو را تحریف کرده است. البته چنین نیست؛ زیرا کلیله معمولاً برای ادعایی سیاسی، پاسخی اخلاقی پیش می‌نهد در حالی که دمنه اگرچه برای پاسخ از تمثیل بهره برده است، تمثیل با ادعای سیاسی وی همسوست و هیچ جهتگیری اخلاقی خواه تأیید، خواه طرد ندارد. سخن وی نه تجویزی بل توصیفی است؛ توصیفی که در آن کفایت و خرد فردی برجسته شده است. کلیله بی‌هیچ مخالفتی می‌گوید: در گاو زور و عقل با هم جمع است؛ راهکار تو چیست؟

در نوبت دوازدهم، دمنه حکایت نخجیران را شرح می‌دهد که در آن رفتار خرگوش نمادی از فردگرایی است: مرغزاری خوش آب و هوا وجود داشت که وحوش بسیار در آن می‌زیست. همجواری شیر زندگی را بر آنان ناخوشایند کرده بود؛ روزی نزد شیر می‌روند و می‌گویند: هر روز یکی از ما را شکار می‌کنی اما زندگی بر ما تلخ نموده‌ای. اگر به ما حمله نکنی، ما هر روز یکی را با عنوان جیره به تو خواهیم داد. شیر موافقت کرد. مدتی چنین گذشت تا نوبت قربانی شدن خرگوش رسید. خرگوش اندکی تأخیر کرد؛ سپس با اضطراب فراوان خود را به شیر رساند. شیر که بسیار عصبانی شده بود،

علت تأخیر را پرسید. خرگوش گفت: نخجیران در همراهی من یک خرگوش دیگر هم فرستاده بودند. شیری او را از من ربود. هر قدر گفتم چاشت ملک است، قبول نکرد و ناسزاها گفت. من آمدم تا شما را خبر کنم. شیر گفت او را به من نشان ده. خرگوش شیر را به سر چاهی بزرگ برد و گفت در این چاه است ولی من می‌ترسم؛ اگر مرا بغل کنی به چاه نزدیک می‌شوم. شیر او را بغل کرد و به چاه نگریست. تصویر خود و خرگوش را دید؛ عصبانیتش دوچندان شد. خرگوش را بر زمین گذاشت و خود را در چاه افکند؛ جان سپرد و خرگوش خبر به یاران رسانید. دمنه با برجسته کردن کنش خرگوش و کفایت فردی وی برای نکتہ پای می‌فشارد که می‌توان از قدرت کاستی و تثبیت شده عبور کرد. همان طور که شیر با وجود قدرتی از پیش تثبیت شده که طبیعت در اختیار او نهاده است در مقابل تدبیر و لیاقت فکری خرگوش عاجز ماند. کلیله بی‌هیچ انکاری جویای ادامهٔ قصد دمنه می‌شود و می‌گوید: اگر گاو را بکشی چگونه از قبل آن به شیر آزار نرسد؛ چه باید بکنی تا شیر آزردہ نشود؟

۴-۲-۱ بخش دوم گفتگوی دمنه و شیر

دمنه بعد از این سخنان مدتی سراغ شیر نمی‌رود تا شیر جویای او می‌شود. بخش دوم گفتگوی دمنه و شیر یازده نوبت تداوم می‌یابد. در پنج نوبت اول شیر جویای احوال دمنه می‌شود و از او می‌خواهد علت تشویش خاطر خود را بیان کند. دمنه در لباس خیرخواهی نظر او را به فتنه‌ای از جانب شنزبه (گاو) جلب می‌کند که در حال وقوع است؛ سپس برای بزرگنمایی، شیر را به شنیدن قصه‌ای فرا می‌خواند.

در نوبت ششم دمنه ماجرای سه ماهی را نقل می‌کند که در آبیگری زندگی می‌کردند. دو تای آنها حازم و یکی عاجز بود. روزی دو صیاد قصد جان آنها می‌کنند. یکی با سرعت فرار کرد. دیگری خود را به مردگی زد و نجات یافت. سومی هم گرفتار گردید؛ سپس می‌افزاید این را بدان گفتم که در دفع بلا باید عجله نمود. تمثیل دمنه هرچند به منظور تحریک شاه برای فرو گذاشتن شنزبه است، باز به صورت ضمنی تدبیر و فردگرایی را می‌ستاید. هر دوی ماهیانی که نجات یافتند، چه آن که فرار کرد، چه آن که خود را به مردگی زد، نمادهایی از کارآمدی کفایت فردی است. ناگفته نماند سخن چینی دمنه هم با وجود جنبه غیراخلاقی باز حاوی رگه‌هایی از فردگرایی، منتهی

با سویه منفی است. شیر در پاسخ دمنه، اظهار می‌کند که هیچ بدی در کارنامه گاو وجود ندارد. من نمی‌توانم بی دلیل او را مؤاخذه کنم.

از نوبت هفتم تا پایان نوبت یازدهم، دمدمه‌های مداوم دمنه است که در نهایت شیر را مجاب می‌کند تا گاو را مؤاخذه کند؛ سپس خود نزد گاو برود و با وارونه کردن ماجرا، گاو را هم به تشویش و حمله وا می‌دارد.

۵-۲-۱ بخش سوم گفتگوی دمنه و کلیله

دمنه پس از سعایت و سخن‌چینی، نزد کلیله می‌رود و مژده می‌دهد که جایگاه گاو را تا حذف کامل وی سست کرده است؛ سپس هر دو نزد شیر می‌روند، گاو هم از راه می‌رسد. شیر می‌غرد و گاو هم، ترسناک، مهبیای جنگ می‌شود. جنگ درمی‌گیرد. کلیله رو به دمنه می‌نهد و وخامت عاقبت حيله‌گری او را به وی گوشزد می‌کند.

در نوبت دوم دمنه می‌گوید: عاقبت وخیم کدام است؟ کلیله می‌گوید: «رنج نفس شیر، نقض عهد و هلاک گاو، پریشانی لشکر و...» (منشی، ۸۴). بجز رفتار ضداخلاقی دمنه مبنی بر امکان هلاک گاو، تمامی ناراحتی کلیله برای خدشه‌دار شدن نظام سلسله مراتبی کاستی و آزرده‌گی مرکز آن یعنی شیر است. در پایان نوبت دوم کلیله، دمنه را به شنیدن قصه موافق با حال او دعوت می‌کند و دمنه جویای آن می‌شود. نوبت سوم گفتگوی این بخش با این سخنان ادامه می‌یابد.

در نوبت چهارم، کلیله قصه بوزینگان را نقل می‌کند: جماعتی از بوزینگان در کوهی باصفا زندگی می‌کردند. شبی هوا سرد شد و آنان به دنبال پناهگاهی رفتند؛ با کرم شبتابی مواجه شدند؛ گمان بردند آتش است؛ بر روی آن هیزم نهادند و می‌دمیدند. روبه‌روی آنان مرغی بر درختی آشیان داشت. گفت: آن آتش نیست. آنها توجهی نمی‌کردند. مردی سر رسید؛ به مرغ گفت: بر خود رنج منه. آنها نمی‌فهمند. مرغ قبول نکرد از درخت پایین آمد تا آنها را مجاب کند. بوزینگان او را گرفتند و سرش از تن جدا کردند. سپس کلیله می‌افزاید: تو هم پندشون نیستی بزودی سر خود بر سر این کار خواهی نهاد.

در این حکایت کلیله سعی دارد به اقتضای حال دمنه و خصلت پندناپذیری وی مثالی بیاورد و چنین بنمایاند که بی‌توجهی به قول ناصحان، هلاکت‌آور است. تا اینجای داستان شیر و گاو، این قصه تنها حکایتی است که در آن، کلیله به ظاهر، دالتهای



فضایی سلسله مراتبی را برجسته نمی‌کند. ولی اگر اندکی دقت کنیم، توجه به ناصحان یا خرد جمعی که همان پابندی به سنت و عرف است، خود یکی از مبانی تحکیم قدرت سلسله مراتبی موروثی است. در مناسبات موروثی، سنت و عرف به مثابه منابع حکم و قانون تلقی می‌شود.

کلیله در نوبت پنجم شنیدن ماجرای را به دمنه پیشنهاد می‌کند؛ دمنه هم خواهان آن می‌شود. در نوبت ششم کلیله ماجرای دو شریک، یکی دانا و دیگری نادان را به میان می‌کشد که به تجارت روی آورده، در راه کیسه‌ای پر از طلا می‌یابند و از ادامه سفر منصرف می‌شوند؛ با هم گفتند وقتی نزدیک شهر رسیدند، می‌خواهند زر را میان خود تقسیم کنند. آن که زیرکتر می‌نمود، گفت: چرا تقسیم کنیم؟ آن مقدار که حاجت است، برگیریم و باقی را جایی امن بگذاریم. هر وقت می‌آییم به قدر حاجت از آن برمی‌داریم. بر این قرار مقداری برداشتند؛ بقیه را زیر درختی پنهان کردند. روز دیگر آن که به خرد موسوم و منسوب بود؛ زر را برداشت. روزها گذشت، شخص دیگر نیازمند شد. طبق قرار هر دو کنار درخت آمدند تا از دینه چیزی ببرند ولی زر ندیدند. زیرک سروصدا بلند کرد و با تظاهر به ناراحتی، حریف خود را به دزدی متهم کرد. بیچاره سوگند می‌خورد ولی فایده نداشت. کار به قاضی کشید. قاضی از طرفین گواه یا حجت خواست. زیرک گفت: درختی که زر در زیرش مدفون بود، گواهی می‌دهد که این شخص خائن است. قاضی تعجب کرد. سر موعد زیر درخت رفتند تا گواهی درخت بشنوند. شخص زیرک فی‌الغور نزد پدر خویش آمد و از او خواست در داخل درخت پنهان شود و به نفع او از زبان درخت گواهی دهد. پدر ماجرای غوک را، که در سطح سوم زیر داستانی واقع می‌شود، شرح می‌دهد: غوکی در جوار ماری خانه داشت؛ هر گاه بچه می‌آورد، مار می‌خورد. غوک با خرچنگی دوست بود و از وی کمک خواست. خرچنگ می‌گوید: چند ماهی بگیر و بکش؛ سپس آنها را در مسیر خانه راسو تا خانه مار بگذار. راسو تو را نجات خواهد داد. با این حيله اگرچه غوک به ظاهر از شر مار رها شد، راسو به سبب عادت باز هم به طلب ماهی رفت. ماهی نیافت، غوک و بچگانش را خورد. پدر پس از این مثال، پسر را از این کار بر حذر می‌دارد. اما در نهایت، پدر با اصرار پسر راضی می‌شود و خود را در درخت جای می‌دهد. روز دیگر قاضی در میان خلق روی به درخت آورد و از حال زر پرسید. آوازی شنید که مغفل —

شریک ساده‌لوح — برده است. قاضی متحیر شد. دور درخت برآمد؛ دانست کسی میان آن است؛ دستور داد درخت را آتش زنند. پیر ساعتی صبر کرد. پس امان خواست و اصل ماجرا را برای قاضی بازگفت و جان سپرد. پسر را ادب کردند و زر به شریک ساده‌لوح رسید.

کلیله با طرح این تمثیل، فردگرایی دمنه را همچون سابق محکوم می‌کند؛ زیرا شخص منتسب به کیاست و زیرکی در نهایت شکست می‌خورد. آنچه جالب می‌نماید این است که در تمامی تمثیلهای کلیله در مقابل دمنه علاوه بر تأکید بر حفظ طبقه و وضعیت موجود، عاقبت کسانی که در مقام نماد فردگرایی حریم سلسله مراتب کاستی را در هم می‌شکنند، هلاکت‌بار معرفی شده است: بوزینه دروگر، روباه، زن بدکار، زن حجام، مرغ همسایه بوزینگان و پدر مرد زیرک. از میان اینان جز مورد آخر، که قربانی فردگرایی پسر خود گردید در گفتمان کلیله، همگی قربانیان بی‌توجهی به نظم موجودند. در این تلقی، جزای عبور از نظم موجود، که در خرد جمعی حاکم یا عرف رایج مضبوط است، چیزی جز مرگ نیست.

ناگفته نماند این حکایت اولین مثال کلیله در پاسخ دمنه است که همچون موارد قبل، گفتگو در آن تحریف نمی‌شود؛ زیرا شباهت زیادی میان رفتار شخصیت حکایت و دمنه وجود دارد؛ بدین صورت که هر دو کاری ضداخلاقی در پیش گرفته‌اند. در نوبت هفتم کلیله قصد داستانی دیگر دارد. دمنه می‌گوید آن چیست؟

در نوبت هشتم کلیله ماجرای بازرگانی را تعریف می‌کند که شش من آهن داشت. آن را نزد دوستی به امانت گذاشت و به مسافرت رفت. وقتی بازگشت، امانتدار، آهن فروخته بود. وقتی بازرگان آهن طلبید، مرد گفت: موش آن را خورد. بازرگان تظاهر می‌کند که باور کرده است. شب آنجا می‌ماند و صبح پسر امانتدار را می‌دزد. هنگامی که از بازرگان جستجو کردند. گفت باز بچه را برده است. امانتدار فریاد برآورد که چه می‌گویی؟ بازرگان گفت: وقتی موش آهن می‌خورد، باز هم کودک می‌برد. امانتدار به اشتباه خود پی برد و آهن را پس داد. این تمثیل با رفتار دمنه همسوست. دمنه کار ضداخلاقی انجام داده است و می‌بایست تاوان آن را می‌داد.

در بخش سوم گفتگوی دمنه و کلیله تقابل فردگرایی و دل‌بستگی به سلسله مراتب همچنان باقی است. منتهی در حکایتهای آن به دلیل کار ضداخلاقی دمنه تناسبی تام

میان رفتار شخصیت‌های حکایتها و کنش دمنه وجود دارد؛ با این وصف منطق گفتگو به دست کلیله تحریف نمی‌شود.

۶-۲-۱ بخش سوم گفتگوی دمنه و شیر

در طی سخنان کلیله، شیر هم گاو را کشته بود ولی دل‌تنگ می‌نمود و آثار پشیمانی در وی ظاهر بود. در این بخش سه نوبت گفتگو صورت می‌گیرد: دمنه سخنان کلیله را قطع می‌کند؛ نزد شیر می‌رود و از علت نگرانی وی می‌پرسد. شیر به سبب مرگ گاو تأسف می‌خورد. دمنه به شیر توصیه می‌کند که باید شادی و سرور نماید؛ چرا که دشمن بزرگی را از پای در آورده است. شیر با شنیدن این سخنان کمی آرام می‌شود. گفتگو در همین جا به پایان می‌رسد و راوی خبر مرگ دمنه به دست شیر را در آینده گزارش می‌کند که بابتی دیگر با عنوان بازجست عاقبت دمنه در کتاب کلیله و دمنه بدان اختصاص دارد.

در بخش سوم گفتگوی دمنه با کلیله و گاو، جریان گفتگو از آن رونق و جدال سیاسی می‌افتد. به اقتضای جایگیری فضای اخلاقی به جای فضای سیاسی که حاصل جوامع بسته است، طرفین نزاع به جای رویارویی سیاسی، روشی اخلاقی با سویه منفی در پیش می‌گیرند. به همین دلیل تمثیل‌سازی کلیله با رفتار دمنه منطبق است. البته با اینکه گفتگوهای این بخش از یک جنس است و همچون موارد قبلی در حد خرده‌روایت تحریف نمی‌شود در سطح کلان که مؤلف پنهان روایت یا زاویه دید غالب متن با همسو کردن بخش اول و دوم گفتگوها با بخش سوم، فردگرایی دمنه در دو بخش اول را با رفتار ضد اخلاقی بخش سوم که از روند عادی منطق گفتگو خارج شده است، یکسان می‌پندارد. در نتیجه باز عرصه گفتگو به نفع بحث سلسله مراتب کاستی سوق داده می‌شود.

نتیجه‌گیری

داستان شیر و گاو، که مانند سایر داستانهای کلیله و دمنه با ظاهری اخلاقی و رویکردی تعلیمی شکل گرفته است، نمایش نزاع قدرت میان دو جناح، یکی طرفدار قدرت سلسله مراتبی از پیش تثبیت شده، کاریزمایی، کاستی و دیگری طرفدار فردگرایی عمومی مبتنی بر کفایت شخصی است. این نزاع در ظاهر داستان و خرده‌حکایت‌های آن

مشخص نیست ولی با رجوع به دلالت‌های فضایی، که کمتر عینی و عموماً انتزاعی است، می‌توان بدان دست یافت. در سطح اول داستان، دلالت‌های فضایی حاکی از قدرت بی‌چون و چرای رای است که با نوعی درخواست- امر شروع می‌شود و با صورتبندی رای به پایان می‌رسد. رای، اول و آخر داستان است. در سطوح زیرین روایت، شیر و کلپه در سطح دوم و برخی از شخصیت‌های زیرداستانی سطح سوم، نمایندگان و حافظان آن نوع اندیشه سلسله مراتبی کاستی هستند که می‌توان در تفسیر مفهوم عدالت در اندیشه سیاسی ایرانی‌شهری یافت؛ تلقی‌ای که عدالت را قرار گرفتن هر چیز در جای خود و حفظ وضعیت موجود فرض می‌کند. این اندیشه با تأکید کلپه بر واژه «طبقه» حفظ می‌شود. در مقابل، دمنه با تأکید بر فردیت و با برجسته کردن اصطلاح «کفایت» سعی می‌کند در نظام سلسله مراتبی رخنه کند. نزاع قدرت میان دو جناح را می‌توان در سه بخش و هر کدام با چندین نوبت گفتگو میان «دمنه و کلپه» و «دمنه و شیر» طبقه‌بندی کرد. در دو بخش اول، دمنه مدام بر فردیت تأکید می‌کند. اصطلاحات و تمثیلات وی نیز در خدمت همین امر است اما در طرف مقابل کلپه، پیوسته، چه آشکارا چه ضمنی و در قالب تمثیل سعی می‌کند فردگرایی را نوعی دردسر و حتی امری هلاکت‌بار تلقی نماید. به همین منظور گفتگو را با لایه‌ای اخلاقی تحریف می‌کند به طوری که میان مثال او و ادعای دمنه وجوه تفاوت از وجوه شباهت بسیار بیشتر است. او برای طرحی سیاسی به موضعی اخلاقی می‌گراید که حکم آن از پیش بر مخاطب مشخص است. در بخش سوم گفتگو وضعیت اجتماعی حاکم بر دنیای کلاسیک، فردگرایی دمنه را به سوی امری ضداخلاقی سوق می‌دهد. در این بخش مثال‌های کلپه به دلیل اخلاقی‌شدگی موضوع برای کنش دمنه مصداق دارد و به ظاهر گفتگو تحریف نمی‌شود ولی در سطح کلان چنین نیست؛ زیرا وقتی سرنوشت دمنه با رفتاری ضداخلاقی به سوی مرگ سوق داده می‌شود برای مخاطب عامی با نگاه غیرانتقادی، چنین می‌نماید که فردگرایی مشروع وی در بخش اول و دوم گفتگو نیز ضداخلاقی بوده است؛ با این وصف کل رفتار فردگرایانه دمنه به مثابه امری ضداخلاقی و سزاوار مرگ تلقی می‌شود و دمنه که لااقل در دو بخش اول گفتگو قهرمان داستان است، شخصیتی منفی معرفی می‌شود. در نهایت نزاع قدرت در داستان شیر و گاو به نفع قدرت سلسله مراتبی از پیش تثبیت شده، تمام می‌شود؛ کاری که تمامی همّت

زاویه دید کلان روایت یعنی نگاه غالب گفتمان سیاسی سلسله مراتبی ایرانشهری یا مشابه آن بدان تعلق گرفته است.

پی‌نوشت

۱. در همه انواع ادبیات به دلیل شخصیت‌پردازی دلالت‌های فضایی هست. مردم‌شناس بزرگی همچون ادوارد. تی‌های ادبیات را به مثابه کلید ادراک فضایی می‌داند و دلالت‌های فضایی را در چندین متن نشان می‌دهد (هال، ۱۳۷۶: ص ۱۲۹ تا ۱۴۱)؛ منتهی در ژانری سیاسی مانند کتاب کلیله و دمنه دلالت‌های فضایی حاوی نزاع قدرت به فراوانی مشاهده می‌شود.
۲. به این دلیل بر ترجمه نصرالله منشی تأکید می‌شود که برخی از دلالت‌های واژگانی یا مضمونی فضایی در ترجمه‌های کلیله و دمنه‌های سه‌گانه یعنی ابن مقفع، محمد بن عبدالله البخاری (داستان‌های بید پای) و نصرالله منشی به یک صورت دیده نمی‌شود؛ برای مثال در ترجمه نصرالله منشی، کلیله و دمنه واژه طبقه را به کار می‌برد (منشی، ۱۳۷۱: ص ۶۲) که در متن ابن مقفع به صورت «مرتبه» آمده است (ابن مقفع، ۱۹۸۷: ص ۱۰۱) که تقریباً حاوی همان مفهوم است گرچه واژه طبقه کاربرد اجتماعی خاصی دارد در حالی که در داستان‌های بید پای، به جای این کلمات کلیدی، مفاهیمی با مضمون تقدیرگرایی آمده است (بخاری، ۱۳۶۱: ص ۷۳).
۳. به جز باب برزویه طیب.
۴. برای درک بهتر اصطلاح «درخواست-امر» به مقاله دیگر نگارنده مسئول این مقاله با همراهی یکی دیگر از دانشجویان رجوع شود که در آن، سطح فراداستانی تمام باب‌های کتاب کلیله و دمنه را بر اساس تعامل رای و برهمن بررسی کرده است. برای تحلیل سطح فراداستانی این نوشتار هم بر آن مبانی تکیه شده است. در آن مقاله در باب حکایت‌های درخواست-امری، چنین توضیح داده شده است: «در این دسته از حکایت‌ها، رای در مقام دانای کل از برهمن می‌خواهد - به او امر می‌کند - که روایتی را مطابق با آنچه وی در درخواست خود مطرح می‌کند، بیان کند. برهمن نیز مطابق با آگاهی مندرج در درخواست رای، ابتدا پاسخی غیرداستانی سپس جوابی تمثیلی را نقل می‌کند. دلالت‌های این درخواست‌ها حاکی از آگاهی کامل رای نسبت به موضوع است. درخواست رای برای کشف حقیقت یا درک معنا نیست. او پیشاپیش از موضوع آگاه است. به همین دلیل پرسشی واقعی در نمی‌گیرد» (یعقوبی جنبه‌سرایبی و احمدپناه، ۱۳۹۰)؛ با این وصف، این درخواست‌ها نه پرسش بلکه نوعی امر است.
۵. صورت‌بندی، تکرار سخنان خود یا دیگران در تعبیر یا تعبیر دیگر است که در یک یا چند نوبت صورت می‌گیرد (فرکلاف، ۱۳۷۹: ص ۲۰۷).

منابع

ادی، ساموئیل. ک؛ آیین شهریاری در شرق؛ ترجمه فریدون بدره‌ای؛ تهران: نگاه نشر و

دلالت‌های فضایی داستان شیر و گاو: تبیین نزاع قدرت و شیوه‌های تحریف آن

ترجمه کتاب، ۱۳۴۷.

افلاطون؛ *مجموعه آثار*؛ ترجمه محمد حسن لطفی؛ ج ۲، تهران: بی‌جا، بی‌تا.
بارکر، کریس؛ *مطالعات فرهنگی (نظریه و عملکرد)*؛ ترجمه مهدی فرجی و نفیسه حمیدی؛
چ دوم، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۹۱.
براون، ام. نیل و استیوارت ام کیلی؛ *راهنمای تفکر نقادانه: پرسیدن سؤالاتی بجا*؛ ترجمه
کورس کامیاب؛ تهران: مینوی خرد، ۱۳۹۲.

داستانهای بید پای؛ ترجمه محمد بن عبدالله البخاری؛ به تصحیح پرویز ناتل خانلری و محمد
روشن؛ تهران: خوارزمی، ۱۳۶۱.

دهقانیان، جواد و ناصر نیکو بخت؛ «نقد اخلاق گرایان در کلیله و دمنه با نیم‌نگاهی
به اندیشه‌های ماکیاولی»، *فصلنامه نقد ادبی*؛ س چهارم، ش ۱۴، ۱۳۹۰، ص ۱۳۳ تا ۱۵۹.

دهقانیان، جواد، «بازخوانی داستان شیر و گاو کلیله و دمنه بر اساس نظریه ساخت شکنی»،
پژوهشهای ادبی؛ س هشتم، ش ۳۱ و ۳۲، بهار و تابستان ۱۳۹۰، ص ۹۷-۱۱۶.

راسل، برتراند؛ *تاریخ فلسفه*، ترجمه نجف دریا بندری؛ ج ۲، تهران: پرواز، ۱۳۶۸.

رجایی، فرهنگ؛ *تحول اندیشه سیاسی در شرق*؛ چ دوم، تهران: قومس، ۱۳۷۵.

رضایی‌راد، محمد؛ *مبانی اندیشه سیاسی در خرد مزدایی*؛ تهران: طرح نو، ۱۳۷۸.

ریمون-کنان، شلومیت؛ *روایت داستانی: بوطیقای معاصر*؛ ترجمه ابوالفضل حرّی؛ تهران:
نیلوفر، ۱۳۸۷.

شریف‌پور، عنایت‌الله و محتشم محمدی؛ «اندیشه سیاسی در کتاب کلیله و دمنه»، *نشریه
دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان*؛ دوره ۲۴، پیاپی ۲۱ (۱۳۸۷)، ص
۵۳ تا ۶۹.

شکوهی، حسین؛ *اندیشه‌های نو در فلسفه جغرافیا*؛ ج ۱، چ سوم، تهران: موسسه جغرافیایی و
کارتوگرافی گیتاشناسی، ۱۳۷۸.

طباطبایی، سیدجواد؛ *خواجه نظام‌الملک*؛ تهران: طرح نو، ۱۳۷۵.

ظهیری‌ناو، بیژن و امین نواختی مقدم و مریم ممی‌زاده؛ «سیر و تداوم اندیشه‌های ایرانشهری
در کلیله و دمنه»، *پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه
اصفهان*؛ س دوم، ش ۳، پیاپی ۷ (۱۳۸۹)، ص ۷۷ تا ۹۶.

فرکلاف، نورمن؛ «تحلیل انتقادی گفتمان در عمل: توصیف»؛ ترجمه پیروز ایزدی؛ تحلیل
انتقادی گفتمان؛ ویراسته محمد نبوی و مهران مهاجر؛ تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه-
ها، ۱۳۷۹، ص ۲۱۱ تا ۱۶۷.



- فیستر، مانفرد؛ *نظریه و تحلیل درام*؛ ترجمه مهدی نصرزاده؛ تهران: مینوی خرد، ۱۳۸۷.
- قادری، حاتم و تقی رستم‌وندی؛ «اندیشه‌های ایران‌شهری: مختصات و مؤلفه‌های مفهومی»، *فصلنامه علوم انسانی دانشگاه الزهراء*؛ س ۱۶، ش ۵۹ (۱۳۸۵)، ص ۱۲۳ تا ۱۴۸.
- کلیده و دمنه*؛ ترجمه الی العربیه عبدالله بن المقفع؛ الطبعة الاولى، بیروت: مکتبه لبنان، ۱۹۸۷.
- کلیده و دمنه*؛ ترجمه نصرالله بن محمد منشی؛ تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی؛ چ دهم، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۱.
- گادامر، هانس گئورک؛ «زبان به مثابه میانجی تجربه هرمنوتیکی»، هرمنوتیک مدرن: گزینۀ جستارها، ترجمه بابک احمدی و دیگران؛ چ دوم، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۹، ص ۲۰۲ تا ۲۳۶.
- لوت، یاکوب؛ *مقدمه‌ای بر روایت در ادبیات و سینما*؛ ترجمه امید نیک فرجام؛ تهران: مینوی خرد، ۱۳۸۶.
- مدنی پور، علی؛ *فضاهای عمومی و خصوصی شهر*؛ ترجمه فرشاد نوریان؛ چ سوم، تهران: سازمان فناوری اطلاعات و ارتباطات شهرداری تهران، ۱۳۹۱.
- نامه تنسر به گشنسب*؛ تصحیح مجتبی مینوی؛ تهران: مطبوعه مجلس، ۱۳۱۱.
- نظام‌الملک، خواجه ابوعلی حسن؛ *سیاستنامه*؛ به کوشش هیوبرت دارک؛ چ دوم، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
- هال، ادوارد. تی؛ *بعد پنهان*؛ ترجمه منوچهر طبیبیان؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۶.
- یعقوبی جنبه‌سرای، پارسا و فاتح احمدپناه؛ «ساختار روایی کلیده و دمنه بر اساس گفتمان کاوی تعامل رای و برهن»، *فصلنامه ادب پژوهی*؛ س پنجم، ش ۱۸ (۱۳۹۰)، ص ۹ تا ۳۰.
- Bohm, D; *On Dialogue*; London & New York: Routledge, 1996 .
- Gadamer, Hans-Georg ; *Truth and method*; Garret Barden and John Cumming Trans; New York: Crossroad, 1988 .